



۲

متن «قند خون» پایان خوشی دارد

لیلی عاج: در مورد نمایشنامه «بابا آدم»؛ در کاراکترها، شخصیت و محتوای نمایشنامه تغییر ایجاد نمی‌کردم اما شاید ریتم آن را تغییر می‌دادم چون می‌دانم در ساختاری که برای نمایشنامه تعریف کردم همه چیز سر جای خود قرار دارد اما الان وقتی به نمایشنامه «قند

خون» نگاه می‌کنم، می‌بینم نسخه چاپ‌شده «قند خون» پایان خوشی دارد، کارگرها امیدوار هستند و نمایش با حال خوبی تمام می‌شود.

شاید بعد از چهار سال وقتی به آن نگاه می‌کنم، می‌بینم هیچ اتفاق خوشایندی

برای کارگرها نیفتاده است و همچنان اوضاع معیشتی شان خیلی بد است، با اطمینان می‌گویم که پایان نمایش را اگر امکان داشت تغییر می‌دادم و تلخ و گزنده می‌کردم.

بخشی از گفت‌وگوی این کارگردان با ایران تئاتر

نقدی بر نمایش «غلامرضا لبخندی» به نویسندگی و کارگردانی کهد تاراج

هنوز جایی در چیتگر...

«غلامرضا لبخندی» یک نمایش مستند و به ظاهر واقع‌گرایانه در شرایط اجرایی اکسپرسیونیستی است که دارد درباره گزارش‌ها و گزارش‌های وجودی یک مرد بیچاره و درمانده و در واقع قاتل زنجیره‌ای، او را بر ما روایت می‌کند. غلامرضا لبخندی سرتاپا درد و حرمان انسان وانهاده در شرایط سخت و بحرانی اجتماع است که از طرد شدگی و تنهایی و عدم درک و لمس یک وجود کارآمد به انحراف کشانده شده و از بداقیالی به بدنامی گراییده و نزدیک به چند زن بیچاره و مفلوک را از بد حادثه از صفحه هستی محو کرده‌اند است... شاید هر دو بی‌گناه باشند؛ هم قاتل و هم مقتول... قاتلی که در جنون

نگاه



رضا آفشاره منتقد



عکس: ایران تئاتر

افسار گسیخته به ناچار هدایت شده به سوی قتل‌های بی‌سود و نفعی است که در آن یک طغیان درونی موج می‌زند و مقتولان بدشانس! اما غلامرضا لبخندی از دهات فارغ سر

از تهران وسیع درآورده که خلوتش را با داده‌های پر از مهر و نشان لبریز کند و با ثروت شخصیتش را برای آینده باور گرداند اما از بد روزگار او یکباره در یک وانفسای به ناچار یک به یک طمع‌ها را بی‌انگیزه روانی مشخص سوار بر پیکان قراضه‌اش می‌کند و این مسافران بی‌نام و نشان را در خلوت چیتگر می‌کشد و می‌سوزاند! و در نهایت نیز شناسایی می‌شود و ظرف چند روز دادگاهی و اعدام می‌شود! او معروف می‌شود به خفاش شبی که هنوز در میان قاتلان زنجیره‌ای یک پدیده ناشناخته است چون فدرتی برای مطالعه و شناخت دقیق او در اختیار جرم شناسان، روان شناسان و جامعه شناسان قرار نگرفت. در حالی که او یک نمونه بی‌بدیل بود برای آنکه دقیقاً بدانیم در چه جامعه و شرایطی هستیم که یکباره یک انسان طغیانگر با انگیزه‌های ژرف اما بسیار در ابهام دارد نسبت به جامعه و بخشی لطیف از آن چنین بی‌رحمانه کشش مند می‌شود و یک به یک زناتی را می‌کشد و صدایی هم در نمی‌آید تا اینکه یکباره همه داستان لو می‌رود و او به سادگی و نه از سر شکم و پیشمائی اعتراف به قتل یک تک مقتولان می‌کند... بی‌آنکه بر او ما مشخص باشد این

به بهانه جشنواره تئاتر فجر و آثار متنوع اجرایی در بخش‌های مختلف آن

مسأله رویکرد منطقی در تئاتر ایران



درباره تئاتر وجود دارد و از دیگر سو تنگناهای محیطی، مالی و متنی مانع خلق یک اثر تئاتری ماندگار است، تنظیم رویکرد عقلانی برای تئاتر بسیار ضروری است. تجربه نشان داده است که جشنواره‌ها و جایزه‌هاشان در تنظیم این رویکرد عقلانی ناکارآمدند، زیرا آنها در جهت اهداف خاص خودشان از آثار تئاتری استفاده ابزاری می‌کنند.

هر چند در این استفاده ابزاری ممکن است برخی آثار بدرخشند یا به شهرتی برسند اما در مجموع به این رویکرد غیرعقلانی عادت می‌کنند که: «جشنواره، بازار هدف تئاتر است» و این غلط‌ترین و غیرعقلانی‌ترین رویکردی است که ممکن است تئاتر و فعالان تئاتر به آن دچار شوند. تئاتر ایران سال‌هاست فاقد رویکرد منطقی در بازار هدف است. تئاتر ایران بازار هدف خود را مدت‌هاست گم کرده است و انگار در طول سال تلاش می‌کند تا اثری را برای جشنواره سال بعد تهیه کند و از آن بدتر، وقتی اثرش انتخاب نشد گمان می‌کند به یک شکست هنری رسیده است و تمام زحماتش بر باد رفته است، و از آن بدتر، وقتی چند جایزه هم می‌گیرد به این نتیجه می‌رسد که پیشرفتی در کارش بوده و با همین پیش‌فرض غلط در کارش درجا می‌زند بی‌آنکه بداند. از جشنواره و مسئولان برگزاری آن نمی‌توان انتظاری بیش از آنچه تاکنون دیده‌ایم داشت. جدا از برخی از گاف‌های اجرایی که دیدنش آن هم بعد از چهل سال سابقه اجرایی، پدراستی حیرت‌انگیز و تأسف‌آور است، در بهترین حالت، جشنواره فقط در محصولات تئاتر استفاده ابزاری می‌کند تا هدف خود را تأمین کند، اما تنظیم رویکرد عقلانی برای تئاتر بویژه در تنظیم رابطه تئاتر با بازار هدف، فقط در انحصار جامعه تئاتری است تا

بتواند به یک «پیوند زیباشناختی بین تئاتر و مخاطب تئاتر» برسد. پیوندی اثرش انتخاب نشد گمان می‌کند به یک شکست هنری رسیده است و تمام زحماتش بر باد رفته است، و از آن بدتر، وقتی چند جایزه هم می‌گیرد به این نتیجه می‌رسد که پیشرفتی در کارش بوده و با همین پیش‌فرض غلط در کارش درجا می‌زند بی‌آنکه بداند. از جشنواره و مسئولان برگزاری آن نمی‌توان انتظاری بیش از آنچه تاکنون دیده‌ایم داشت. جدا از برخی از گاف‌های اجرایی که دیدنش آن هم بعد از چهل سال سابقه اجرایی، پدراستی حیرت‌انگیز و تأسف‌آور است، در بهترین حالت، جشنواره فقط در محصولات تئاتر استفاده ابزاری می‌کند تا هدف خود را تأمین کند، اما تنظیم رویکرد عقلانی برای تئاتر بویژه در تنظیم رابطه تئاتر با بازار هدف، فقط در انحصار جامعه تئاتری است تا

گفته و به تدریج وارد داستان می‌شود، او بیان می‌کند: نمایشنامه داستان ساده‌ای دارد، اما هر بار بسته به روحیه مخاطب و تجربه‌های روانی او در زمان اجرا تغییر می‌کند و معنا و مفهوم جدیدی را پدیدار می‌کند.

جوان‌ترین کارگردان چهلمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر اعلام می‌کند: این نمایش با نام «آخرین ایستادن من» دی ماه در تهران اجرا شد که به دلیل روش ابتکاری اجرا با استقبال خوبی روبه‌رو شده و همین انگیزه حضور در جشنواره تئاتر فجر را برایم بیشتر کرد.



قاسمی هنر

گفت‌وگو با «حسین قاسمی هنر» جوان‌ترین کارگردان چهلمین جشنواره تئاتر فجر

جوان‌ترین کارگردان در ایستگاه چهل

می‌گوید: داستان نمایش برگرفته از یک نمایشنامه خارجی با اندکی تغییر است که روی تجربه‌های گذشته افراد دست گذاشته و اثر آن تجربه روی روان فرد مانند شکست عشقی، مشکلات و مرگ یکی از نزدیکان را بازتابی می‌کند. قاسمی هنر می‌افزاید: در این نمایشنامه بر خلاف روال معمول، تماشاچی فردی منفعل و خارج از گود نیست؛ بلکه جریان نمایش به صورتی است که تماشاچی که به حالت خوابیده روی

بازتابی می‌کند. قاسمی هنر می‌افزاید: در این نمایشنامه بر خلاف روال معمول، تماشاچی فردی منفعل و خارج از گود نیست؛ بلکه جریان نمایش به صورتی است که تماشاچی که به حالت خوابیده روی

بازتابی می‌کند. قاسمی هنر می‌افزاید: در این نمایشنامه بر خلاف روال معمول، تماشاچی فردی منفعل و خارج از گود نیست؛ بلکه جریان نمایش به صورتی است که تماشاچی که به حالت خوابیده روی

فرهنگی و هنری، نامهربانی‌ها دیدن و مورد کج‌فهمی‌ها واقع شدن و دلسرد شدن‌های بسیاری پیش می‌آید اما خواهمش از شما این است که به کارتان ادامه دهید.» آشنا در پایان گفت: «من تلاش خواهیم کرد حتماً زمینه اجرای نمایش «تابوت» را در سالی دولتی فراهم کنیم تا همگان باور کنند که جوانان فهیم و برومند افغانستان که مرد و زن روزگار و سخرت‌اند از چه توانایی بالایی در کار هنری برخوردارند.»

در یک قرن اخیر مصایب فراوانی به خود دیده است و به دوستانم هم گفتم، نمایش شما به ما درس علوم سیاسی می‌داد. اگر بخواهیم از یکی از کارهای ضدامپریالیستی جشنواره چهل نام ببریم، همین نمایش است. دکترای من علوم سیاسی بوده است و برای همین بشدت با این نمایش احساس قربانیت می‌کنم. خواهش من از شما قدم زدن در همین مسیر است به رغم این که می‌دانم و اذعان می‌کنم که در مسیر کار

«تابوت» را تماشا کرده بود، از مژگان و کیلی درخواست کرد لیکنی از نمایش «کوه چهل دختر» برایش ارسال کند تا به تماشای این اثر هم بنشیند، ادامه داد: «من از تماشای نمایش «تابوت» لذت بسیار بردم و حیرت‌زده و خشنودم که کسی متن این اثر را نوشته است که می‌گوید تا سوم راهنمایی درس خوانده و کارش، کارگری ساختمان است و این، وظیفه ما را در قبال او بسیار سنگین می‌کند. افغانستان حداقل

کتاب انجام دهند. پیش از آن، کتاب «چرا افغانستان برای ایران مهم است؟» به اهتمام امیر هاشمی مقدم را خوانده بودم؛ پس می‌توانم بگویم شناختی نسبی از افغانستان و توانمندی‌های این کشور دارم. من از مشکلات افغانستانی‌های عزیز در ایران مطلعم، می‌دانم که تنها دو کشوری هستند که هم زبان و هم خط مان فارسی است، ادبیات مان فارسی است و یکدیگر را بخوبی می‌شناسیم.» او که نمایش

داد: «من راجع به افغانستان زیاد خوانده‌ام و زیاد هم می‌خوانم. آخرین کتابی که خوانده‌ام، «وطن‌داز» روایت ۲۸ افغانستانی از مهاجرت به ایران» نوشته زنده‌یاد محمدسرور رجایی بود. من مطالعه این کتاب را از ساعت سه نیمه‌شب آغاز کردم، تا نماز صبح ادامه دادم و سپس از نماز به پایان رساندم. از حسین مسافرآستانه نیز خواهش کرده‌ام با پایان مسئولیت‌شان در جشنواره، کاری نمایشی در مورد این



فادر آشنا سخنران پایانی این دیدار بود و صحبت‌های خود را این‌طور آغاز کرد: «از مصمم قلب خوشحالم که در جمع شما هستم. از زمانی که متوجه شدم دو گروه از کشور افغانستان در جشنواره تئاتر فجر حضور دارند تقاضا کردم که با شما دیدار کنیم و